

در گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «هیрман» عنوان شد

# روایت دلدادگی لرها به قهرمان «هیрман» وطن

«هیрман» در زبان لری به معنای شخص یا اتفاقی «به یاد ماندنی» و «در یاد مانده» است

**این اسم به لحاظ معنایی با خاطرات و ذهنیتی که مردم لرستان در مورد سردار شهید سلیمانی و تلاش‌های خالصانه او داشتند، عجین است**

روایتگر دلدادگی و ارادت لرها به ایسن قهرمان هیرمان تاریخ ایران زمین است.

**از سرنوشت این دستخط و مغل نگهداری آن اطلاعی دارید؟**

نه متأسفانه خبری از محل نگهداری ایشان ندارم، اما ممکن است مسئولان مکتب حاج قاسم یا بنیاد حفظ و نشر آثار حاج قاسم از آن اطلاع داشته باشند.

**آیا برای رونمایی کتاب مراسمی هم برگزار شده‌است؟**

ظاهراً دوستان منتظر انتشار عمومی کتاب هستند تا در استان برای آن مراسم رونمایی بگیرند، هر چند هنوز تاریخ دقیقی برای این کار مشخص نشده است.

**آیا کتاب به رؤیت خانواده شهید سلیمانی رسیده‌است؟**

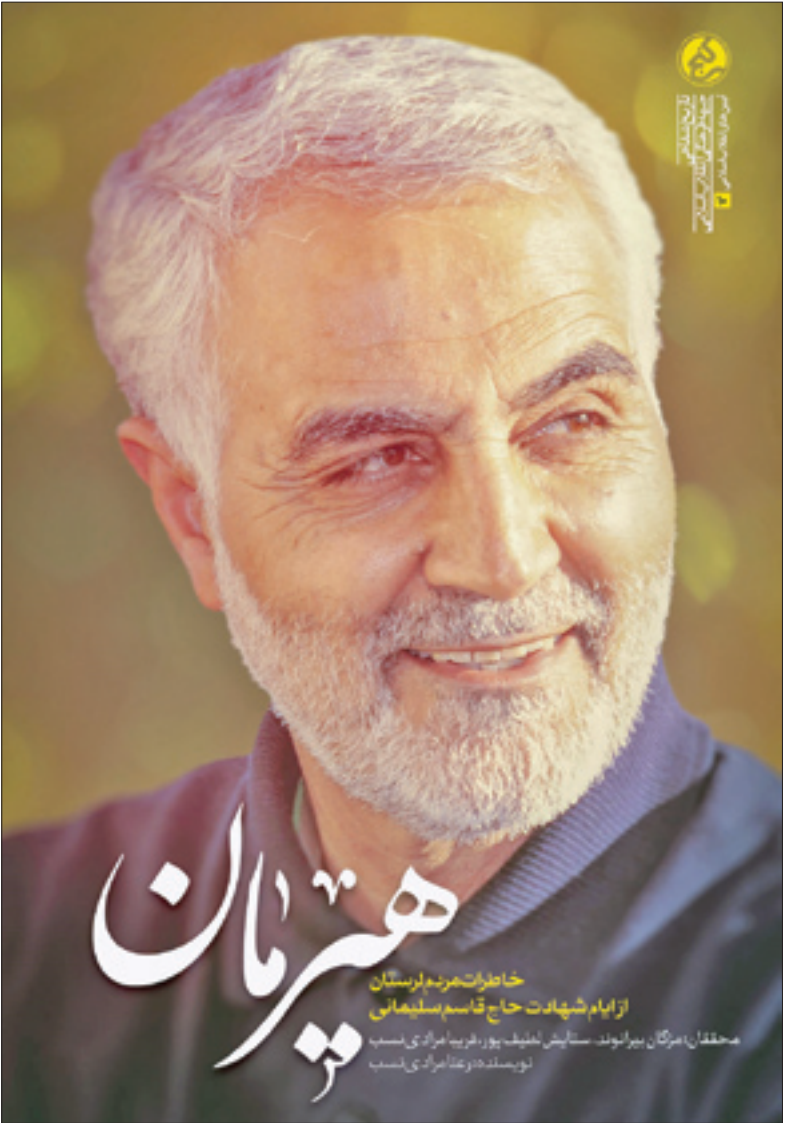
دوستان گفتند، بنیاد نشر آثار حاج قاسم کتاب را مطالعه کردند و نظرشان در مورد آن هم مثبت بوده است. (البته همین نکته را به شکل در گوشی به ما اعلام کردند)

**لطفاً در مورد وجه تسمیه کتاب توضیح بدهید و اینکه معنای کلمه «هیрман» در گویش لری چه معنایی دارد؟**

«هیрман» در زبان لری به معنای شخص یا اتفاقی «به یاد ماندنی» و «در یاد مانده» هست؛ این اسم به لحاظ معنایی با خاطرات و ذهنیتی که مردم در مورد سردار شهید سلیمانی و تلاش‌های خالصانه او داشتند، مطابقت زیادی دارد. در گروهی که تشکیل داده بودیم اسم‌های مختلفی با محوریت ماندگاری و به یاد ماندن برای کتاب مطرح شد که در نهایت هیرمان را انتخاب کردیم و همانطور که گفتم معنای این عنوان با ذهنیت و خاطرات مردم لرستان از ایشان قرابت معنایی و مفهومی زیادی دارد.البته این نکته را هم عرض کنم که از ابتدا قرار بود، یک اسم محلی و لری برای کتاب انتخاب کنیم و به غیر از این اسم، روی اسامی دیگری مثل «ویрман» که در زبان لری معنای یکسانی با عنوان فعلی کتاب دارد هم بحث و تبادل نظر شد، اما نهایتاً همه روی انتخاب «هیрман» توافق داشتیم.

**خودتان از روزهای شهادت حاج قاسم خاطره‌ای دارید؟**

یادم می آید وقتی خبر شهادت حاجی در شهر پیچید، مردم لرستان مثل دیگر مردم کشورمان از لحاظ روحی و روانی ساعات و دقایق سخت و سنگینی را پشت‌سر می‌گذاشتند، خصوصاً اینکه تصویر دستخط حاجی در مورد لر بودنش یک حس تفاخر لذت‌بخشی به مردم داده در آن نوشته‌اند: «دست تمام لرها خصوصاً بسیجیان را می‌بوسم و افتخار می‌کنم که نَسب لر دارم.» انتشار این نوشته‌ها در آن زمان برای مردم لرها و به‌ویژه پسران لرها و جوانان لرها بسیار مهم و حساس بود. آن‌ها به‌شدت از آن متن‌ها استقبال می‌کردند و آن‌ها را به‌شدت دوست داشتند. الان هم که نسلی آمده پوشش رسانه‌ای مناسبی انجام نمی‌گیرد، به شکلی که بعد از گذشت چهار پنج روز از وقوع سیل ویرانگر تازه به آن توجه نشان دادند. این اعتراض گروه‌های جهادی لرستان به انتشار دستخط معروف حاج قاسم منجر می‌شود که در آن نوشته‌اند: «دست تمام لرها خصوصاً بسیجیان را می‌بوسم و افتخار می‌کنم که نَسب لر دارم.» انتشار این نوشته‌ها در آن ایام پیوند عاطفی عمیق تری بین لرها و حاج قاسم ایجاد کرد که اوج این دلدادگی و احترام و دوست داشتن مردم لرستان نسبت به ایشان در ایامی که خبر شهادتش منتشر شد، اوج می‌گیرد. این کتاب



در همان ایام که خوزستان و اهواز درگیر و گرفتار سیل بودند، به آنجا سفر می‌کنند و در حین این سفر برخی از بچه‌های لرستان که به عنوان گروه جهادی مشغول کمک بودند به شهید سلیمانی اعتراض می‌کنند و می‌گویند لرها در تمام این سال‌ها حامی و پشتیبان انقلاب بودند و هستند و این همه کم‌توجهی مسئولان حق این مردم نیست؛چنینکه در طول این سال‌ها همیشه با محرومیت دست به سر گریبان هستند. الان هم که نسلی آمده پوشش رسانه‌ای مناسبی انجام نمی‌گیرد، به شکلی که بعد از

که کارهای لازم برای تألیف این اثر را انجام بدهیم.
آیا قبل از این اثر تألیف دیگری هم داشته‌اید؟
تا قبل از این اثر، در حد انجام برخی کارها در زمینه ثبت تاریخ شفاهی پایداری و دفاع مقدس مربوط به استان خودمان انجام می‌دادم، اما این اثر اولین کاری است که تألیف کرده‌ام. در واقع تا پیش از نوشتن هیرمان بیشتر کارهای متمرکز بر جمع‌آوری و تدوین تاریخ انقلاب و دفاع مقدس در سطح استان و تدوین و انتشار زندگینامه و خاطرات کوتاهی از شهدا محدود می‌شد. البته در دوران کرونا و پیش از تذکر مقام معظم رهبری در مورد لزوم ثبت خاطرات جهادگران اردوهای جهادی ما کاری مشابه آن را شروع کرده بودیم که بخش‌هایی از آنها هم در رسانه‌ها منتشر شدند و بخشی هم در انتشارات سور مهر منتظر چاپ و انتشار عمومی هستند.

**کارهای تحقیق و پژوهش این کتاب چقدر طول کشید؟**

ما تقریباً آبان سال گذشته که بچه‌های دفتر جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی استان (خاصه فعالان خانم) یک فرم پیشنهادی که از طرف این دفتر تهیه و تدوین شده بود و مشتمل بر هفت سؤال کلی برای گرفتن خاطرات اقشار مختلف مردم بود، لینک آن را در اختیار فعالان فرهنگی در شهرهای مختلف استان قرار دادیم. بعد از گذشت حدود یک‌ماه از این کار مس‌اخاطرات حدود ۸۰۰نفر را جمع‌آوری کردیم که نهایتاً پس از بررسی و بالایش یکصد نفر از بین آنها برای انجام کارهای نهایی ماندن گرفتن مصاحبه‌های تکمیلی به منظور ثبت و ضبط و دریافت خاطرات‌شان انتخاب شدند و نتیجه و حاصل آن به تألیف کتاب «هیрман» ختم شد.

**نحوه انتخاب افراد به چه شکلی صورت می‌گرفت؟**

از طریق شبکه‌های اجتماعی و از بین دختران جبهه فرهنگی انقلاب استان یک گروه تشکیل دادیم که نقش رابط را بازی می‌کردند و ما از طریق آنها سوالات هفت‌گانه را در بین مخاطبان‌شان تقسیم می‌کردیم که این مخاطبان مشتمل بر گروه‌ها و اقشار مختلف مردمی مانند معلمان، دانشجویان، اعضای گروه‌های جهادی، هنرمندان و چهره‌های شاخص فرهنگی و هنری بودند. نهایتاً همانطور که گفتم، ۸۰۰نفر این فرم‌ها را تکمیل کردند و به همراه مشخصات و شماره تماس‌هایشان در اختیار ما گذاشتند که یک‌صد نفر نهایی از بین آنها انتخاب شدند. بعد از این مرحله تیم پژوهش کتاب که متشکل از خانم‌ها مرگان بیرانوند، سناطین لطیف‌پور و فریا مرادی‌نسب بود به گرفتن مصاحبه‌ها (اغلب به صورت تلفنی انجام شد) و به پیاده‌سازی همزمان آنها اقدام کردند. کل مصاحبه‌ها به دلیل وقت و انرژی زیادی که گروه پژوهش روی کار گذاشتند در یک بازه زمانی دو ماهه صورت گرفت.

**دستخط حاج قاسم درباره لرها بودنش حس تفاخر لذت‌بخشی به مردم داده بود و حالا که خبر شهادتش را شنیده بودند، تلاش برای پیدا کردن یک عکس از او تقلایی عجیب و وصف‌ناشدنی بود**

کتاب «هیрман» روایتگر بخشی از خاطرات مردم لرستان از روزهای شهادت حاج قاسم سلیمانی به قلم رعنا مرادی‌نسب است که از سوی انتشارات «راه بار» در قالب پروژه ثبت خاطرات و تاریخ شفاهی انقلاب روانه بازار نشر شد. این کتاب در ادامه تألیف آثاری مانند «سردار گילה‌مردان»، «شروه‌ای برای حبیب»، «بر شانه‌های کارون»، «سردار سردی‌دارها»، «حافظ دل‌ها»، «بر قدرت خداست»، «پزله بر دلجه» و «سلیمانی‌ها» است که درباره روایت‌ها و خاطرات مردمی شهرهای مختلف کشورمان از ایام شهادت حاج قاسم سلیمانی و ایوب‌مهدی المهندس منتشر شده است. بهار ۱۳۹۸ بعد از وقوع سیل در نقاط مختلف کشور از جمله شهرستان پلدختر در استان لرستان، گلایه گروه‌های جهادی حاضر در خوزستان به شهید حاج قاسم سلیمانی در رابطه با بی‌مهری‌ها و کم‌توجهی مسئولان و رسانه‌ها به مردم سیل‌زده لرستان زمینهای شد تا این فرمانده محبوب مردمی شخصاً وارد عرصه شود و با انتشار دستخط ایشان که نوشته بود: «دست تمام لرها خصوصاً بسیجیان را می‌بوسم و افتخار می‌کنم که نَسب لر دارم.» تا رشته علقه و عاطفه بین سردار و لرها را محکم‌تر از قبل کند؛ از همین رو انتشار خبر شهادت حاج قاسم در بین لرها با واکنش‌های متفاوت تری همراه شد. «جوان» در گفت‌وگو با رعنا مرادی‌نسب که با کمک یک تیم پژوهشی اقدام به جمع‌آوری و تألیف خاطرات مردم لرستان از آن روز تلخ کرده بود، به ابعاد مختلف چگونگی سیر تحقیقی و پژوهشی این اثر و نحوه دریافت و انتشار این خاطرات در قالب کتاب «هیрман» و نیز وجه تسمیه آن پرداخته است. ■ ■ ■

کتاب «هیрман» چگونه شکل گرفت و انگیزه شما از تألیف آن چه بود؟
مدتها قبل و در ایامی که کتاب‌های ثبت خاطرات مردمی از حضور حاج قاسم در بین مردم عراق و شهر اهواز منتشر شده بود، من این آثار را در دفتر فرهنگ و مطالعات پایداری (حوزه هنری) از استاد به صورت امانت گرفتم تا مطالعه کنم. وقتی کتاب‌ها را خواندم، فکر اینکه ای کاش چنین اثری هم در مورد خاطرات مردم استان لرستان از سردار شهید حاج قاسم سلیمانی تألیف و منتشر شود، در گوشه‌های ذهنم تثبیت شد. بعد از گذشت تقریباً یک‌سال از رختنه چنین فکری و آرزویی به ذهنم سفارش تألیف چنین اثری به من رسید. پیشنهاد کار از طرف خانم کریمی، به عنوان یکی از فعالان و اعضای جبهه فرهنگی انقلاب در استان به من داده شد و بعد از انجام بررسی‌های مشورت‌ها و کسب مشاوره با افراد مختلف قرار بر این شد

**«هیрман» چگونه شکل گرفت و انگیزه شما از تألیف آن چه بود؟**

مدتها قبل و در ایامی که کتاب‌های ثبت خاطرات مردمی از حضور حاج قاسم در بین مردم عراق و شهر اهواز منتشر شده بود، من این آثار را در دفتر فرهنگ و مطالعات پایداری (حوزه هنری) از استاد به صورت امانت گرفتم تا مطالعه کنم. وقتی کتاب‌ها را خواندم، فکر اینکه ای کاش چنین اثری هم در مورد خاطرات مردم استان لرستان از سردار شهید حاج قاسم سلیمانی تألیف و منتشر شود، در گوشه‌های ذهنم تثبیت شد. بعد از گذشت تقریباً یک‌سال از رختنه چنین فکری و آرزویی به ذهنم سفارش تألیف چنین اثری به من رسید. پیشنهاد کار از طرف خانم کریمی، به عنوان یکی از فعالان و اعضای جبهه فرهنگی انقلاب در استان به من داده شد و بعد از انجام بررسی‌های مشورت‌ها و کسب مشاوره با افراد مختلف قرار بر این شد

**گفت‌وگو مصطفی شاه‌کردمی**

**گفت‌وگوی «جوان» با یک آزاده درباره فعالیت هنری در اردوگاه اسرا**

## بچه‌ها در اردوگاه اسرا خلاق و هنرمند بودند

یکی دو تا از بچه‌ها با دعوی زرگری، گونی وسایل را با گونی لباس‌های کثیف عوض کردند و بخر گذشت.
**در آن شرایط چگونه تئاتر برگزار می‌کردید؟**
اتفاقات‌تئاترهای زیاد و تأثیر گذاری داشتیم که در فیلم‌های سینمایی چنین تأثیراتی وجود ندارد. مثلاً تئاتر «افتخار آفرینان» درباره اسرای کومه و دموکرات بود. در قسمتی که پاسدار را شکنجه می‌کردند، به قدری فضای اثر گذار شده بود که یکی از تماشاچی‌ها روی صحنه رفت و بازیگر شکنجه‌گر را کتک زد و اصلاً متوجه نبود این فقط نمایش است.

**خود شما هم بازی داشتید؟**

در کارهای فرهنگی به خصوص تئاتر زیاد تمایل به کار نداشتیم، به هر دلیل گاهی مسائلی پیش می‌آمد که چاره‌ای نبود، ولی مجموعه زیست و نگاه همه دوستان فرهنگی و هنری بود، برای همین وارد کار شدیم و در اردوگاه همه یکدست و یکبار چه بودیم. عراقی‌ها هر چه تلاش می‌کردند، موفق نمی‌شدند این اتحاد را بشکنند، برای همین از اردوگاه‌های دیگر نیرو آوردند تا باعث اختلاف بین بچه‌ها بشوند که با درایت بچه‌ها به هدف خودشان نرسیدند، ولی یکسری اختلاف‌نظرها با نوازآوردان بود. من وارد تئاتر شدم تا از این راه منتظر خودمان را برسانیم. البته در اردوگاه هم مسئول آشپزی و هم مسئول سخنرانی بودم؛ وقتی مشغول حرف زدن بودم، دیگ غذا روی گاز بود به محض آمدن نگاهان سریع سراغ دیگ می‌رفتم، ولی در کل من بیشتر تدریس را دوست داشتم؛ در زمینه عربی و منطق درس می‌دادم.

**ماگر فرصت تدریس هم داشتید؟**

اولی اسارت، عراقی‌ها بی‌سوادها را از پاساوها جدا کردند. انبوه بی‌سوادها من را شرمنده کرد و تصمیم گرفتم با بسایب افرادی که سواد داشتیم، دست به کار شویم، طوری که در پایان اسارت به ندرت بی‌سواد داشتیم، مگر اینکه خیلی پیر و ناتوان بودند. در رشته‌های مختلف زبان اعم از فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه آموزش زبان داشتیم، بعضی‌ها به قاریان و حافظان قرآنی تبدیل شدند. در واقع یکی از آثار مثبت اسارت همین



پدرش. همه را به صورت تئاتر در آوردیم و با این کار می‌خواستیم هم بخندانیم، هم عبرت بگیریم و هم پیام داشته باشیم. تئاتر «وروجک و قاسم انقلاب»، را هم به مناسبت دهه فجر کار کردیم. نکته جالبی که داشت دو اسمی بودن آن بود؛ وروجک و قاسم انقلاب. خاطرهای از عباس پارسا مشهدی دارم، مداح ریزنقشی که صدایش سوز عجیبی داشت. ریزنقش او در نقش وروجک به درد نمی‌خورد و من او را انتخاب کردم، اما بقیه رد کردند و گفتند این اقدام است، نمی‌تواند وروجک شیطان تئاتر باشد، من گفتم چشمانش شیظنت دارد و مناسب است. خدا را شکر خیلی خوب هم از عهده‌نقش برآمد و باعث تحسین همه شد. تئاتر «مرگ ارزش‌ها» برعکس اسمش کاملاً طنز بود. تئاتری هم بعد از رحلت امام و مدت‌ها گریه و ناراحتی اسیران و به مناسبت آغاز می‌کنیم وارد سرزمین جمهوری اسلامی شدیم؛ انگار ما اسیر شما هستیم نه شما.

**در آن شرایط چطور ماهنامه تولید می‌کردید؟**

در اردوگاه ماهنامه «الرحیل» را تولید کردیم. مسائل عقیدتی، تاریخی، بهداشتی، مواظبت، رمدا اردوگاه و خطادان به بچه‌ها. مثلاً وقتی صلیب سرخ ما را تحت پوشش قرار داد، کاغذهایی به ما دادند که حکم پول را داشت و مغازه‌ای بود که با این کاغذها، می‌شد خرید کنیم. مثل لیوان، تیغ و… من در مجله هشدار دادم که مواظب باشید با این پول‌ها هر چیزی نخرید، نقشه عراقی‌ها این است که چیزهایی تهیه کنید، برای یک نسخه بود و دست به دست می‌چرخید، برای همین مجله را مثل عکس در آلبوم می‌گذاشتیم و می‌خواستیم فکر کنند، عکس می‌بینیم. من بعد از نوشتن مطالب و ویرایش، مجله را برای کیفیت به خوش‌نویس و طراح می‌دادم. نیروی انسانی خیلی خوبی در اردوگاه داشتیم که نبود امکانات را اجیران می‌کرد. سه ویژه‌نامه درباره امام‌خمینی(ره) هم کار کردم «تعبید امام»، «رجعت امام» و «رحلت امام» و یک ویژه‌نامه هم درباره ارتش و خاطرات شهید سرگرد عبادت داشتم که خیلی اثر گذار بود.

**چطور از مناسبت‌ها اطلاع پیدا می‌کردید؟**
در اردوگاه تقویم داشتیم؛ حرکت‌ها و برنامه‌های ما براساس تقویم بود. از مناسبت‌ها غافل نبودیم و آنها را از دست نمی‌دادیم، به هر مناسبتی برنامه داشتیم. مثلاً روز عیدفطر که برای عراقی‌ها سیاسی نبود و مخالفتی نداشتند، شرایط بهتر و مناسب‌تر اردوگاهی بود؛ شیرینی و شربت اسارتی تهیه می‌کردیم، یعنی با کمترین امکانات و سختی زیاد تلاش می‌کردیم برنامه‌ها برگزار بشود. **نمایشگاه عکس به چه صورت برگزار می‌شد؟**
در اواخر اسارت که فشارها کمتر شده بود، عکس‌هایی که بیشتر از بچه‌های کوچک بود و همراه نامه می‌آمد را جمع کردیم و بعد پشت پنجره‌ها دیواری با مشکا درست می‌کردیم و عکس‌ها را مثل نمایشگاه در معرض دید می‌گذاشتیم، همه دوست داشتند و برایشان جالب بود، در کل هر کاری لازم بود، انجام می‌دادیم تا روحیه بچه‌ها در شرایط سخت اسارات به خوبی بگذرد و روحیه‌شان تقویت شود.